



تاریخ جامع جنگ‌های صلیبی

جلد هفتم

منابع یونانی جنگ‌های صلیبی

به اهتمام: دکتر عبدالله ناصری طاهری (عضو هیئت علمی دانشگاه الزهراء(س))

مترجمان: دکتر عبدالله ناصری طاهری،

دکتر سمیه‌سادات طباطبایی

و نوشین صاحب (عضو هیئت علمی دائرةالمعارف بزرگ اسلامی)



پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

بهار ۱۳۹۴

Comnena, Anna.

کومنا، آنا، ۱۰۸۳ م.

تاریخ جامع جنگ‌های صلیبی / آنا کومنا. — قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۴.

ج. ۱۲. (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ ۳۱۸: تاریخ؛ ۷۲)

ISBN: 978-600-298-083-0

بها: ۲۷۰۰۰۰ ریال

فیپای مختصر.

این مدرک در آدرس <http://opac.nlai.ir> قابل دسترسی است.

نمایه.

مندرجات: ج. ۷: منابع یونانی جنگ‌های صلیبی

الف. ناصر بن طاهری، عبدالله، ۱۳۳۹-، گردآورنده. ب. طباطبایی، سمیه‌سادات، ۱۳۶۲-، مترجم.

ج. صاحب، نوشین، ۱۳۴۲-، مترجم. د. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. ه. عنوان.

۳۸۰۸۰۸۴

شماره کتابشناسی ملی



تاریخ جامع جنگ‌های صلیبی (ج ۷): منابع یونانی جنگ‌های صلیبی

به اهتمام: دکتر عبدالله ناصر بن طاهری (عضو هیئت علمی دانشگاه الزهراء(س))

مترجمان: دکتر عبدالله ناصر بن طاهری، دکتر سمیه‌سادات طباطبایی و نوشین صاحب (عضو هیئت علمی

دائرةالمعارف بزرگ اسلامی)

ویراستار: سعیدرضا علی‌عسکری

ناشر: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

صفحه‌آرایی: کاما

چاپ اول: بهار ۱۳۹۴

تعداد: ۵۰۰ نسخه

لیتوگرافی: سعیدی

چاپ: قم - سبحان

قیمت: ۲۷۰۰۰ تومان

کلیه حقوق برای پژوهشگاه حوزه و دانشگاه محفوظ و نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است.

قم: ابتدای شهرک پردیسان، بلوار دانشگاه، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تلفن: ۰۲۵-۳۲۱۱۱۱۰۰ (انتشارات: ۳۲۱۱۱۳۰۰) نمابر: ۲۸۰۳۰۹۰،

ص.پ. ۳۷۱۸۵-۳۷۱۵۱ ● تهران: خ انقلاب، بین وصال و قدس، نبش کوی اُسکو، تلفن: ۶۶۴۰۲۶۰۰

Website: www.rihu.ac.ir

Email: info@rihu.ac.ir

طرح «تاریخ جامع جنگ‌های صلیبی»
با پشتیبانی «صندوق حمایت از پژوهشگران کشور» انجام شده است.

مدیر طرح

ع.ن.ط

سخن پژوهشگاه

پژوهش در علوم انسانی [به منظور شناخت، برنامه‌ریزی و ضبط و مهار پدیده‌های انسانی] در راستای سعادت واقعی بشر ضرورتی انکارناپذیر و استفاده از عقل و آموزه‌های وحیانی در کنار داده‌های تجربی و در نظر گرفتن واقعیت‌های عینی و فرهنگ و ارزش‌های اصیل جوامع، شرط اساسی پویایی، واقع‌نمایی و کارایی این‌گونه پژوهش‌ها در هر جامعه است.

پژوهش کارآمد در جامعه ایران اسلامی در گرو شناخت واقعیت‌های جامعه از یک‌سو و اسلام به عنوان متقن‌ترین آموزه‌های وحیانی و اساسی‌ترین مؤلفه فرهنگ ایرانی از سوی دیگر است؛ از این‌رو، آگاهی دقیق و عمیق از معارف اسلامی و بهره‌گیری از آن در پژوهش، بازنگری و بومی‌سازی مبانی و مسائل علوم انسانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

توجه به این حقیقت راهبردی از سوی امام خمینی (ره) بنیانگذار جمهوری اسلامی، زمینه شکل‌گیری دفتر همکاری حوزه و دانشگاه را در سال ۱۳۶۱ فراهم ساخت و با راهنمایی و عنایت ایشان و همت اساتید حوزه و دانشگاه، این نهاد علمی شکل گرفت. تجربه موفق این نهاد، زمینه را برای گسترش فعالیت‌های آن فراهم آورد و با تصویب شورای گسترش آموزش عالی در سال ۱۳۷۷ «پژوهشکده حوزه و دانشگاه» تأسیس شد و در سال ۱۳۸۲ به «مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه» و در سال ۱۳۸۳ به «پژوهشگاه حوزه و دانشگاه» ارتقا یافت.

پژوهشگاه تاکنون در ایفای رسالت سنگین خود خدمات فراوانی به جوامع علمی ارائه نموده است که از آن جمله می‌توان به تهیه، تألیف، ترجمه و انتشار ده‌ها کتاب و نشریه علمی اشاره کرد.

کتاب حاضر به عنوان منبع کمک‌درسی برای دانشجویان رشته‌های تاریخ و تمدن اسلامی، روابط بین‌الملل، تاریخ اسلام و ادیان و عرفان در مقطع کارشناسی ارشد و دکترا و نیز دیگر علاقه‌مندان به مطالعات اسلام و مسیحیت به‌ویژه در حوزه جنگ‌های صلیبی تهیه شده است. از استادان و صاحب‌نظران ارجمند تقاضا می‌شود با همکاری، راهنمایی و پیشنهادهای اصلاحی خود، این پژوهشگاه را در جهت اصلاح کتاب حاضر و تدوین دیگر آثار مورد نیاز جامعه دانشگاهی یاری دهند.

در پایان پژوهشگاه لازم می‌داند از مجری محترم طرح جناب آقای دکتر عبدالله ناصری طاهری و نیز مترجمان گرامی اثر جناب آقای دکتر عبدالله ناصری طاهری و سرکار خانم‌ها دکتر سمیه‌سادات طباطبایی و نوشین صاحب‌تشکر و قدردانی کند. در این مجال فرصت را مغتنم شمرده از ارزیابان گرامی طرح «تاریخ جامع جنگ‌های صلیبی» آقایان دکتر محمدعلی چلونگر، دکتر منصور داداش‌نژاد، دکتر محمدرضا شهیدی‌پاک، دکتر مهرباب صادق‌نیا، دکتر ستار عودی و سرکار خانم دکتر فاطمه جان‌احمدی سپاسگزاری می‌شود.

فهرست مطالب

مقدمه	۱
تاریخ الکسیاد	۵
مقدمه مترجم عربی	۷
فرهنگ و ادب آنا	۱۵
مقدمه آنا کامنا	۲۳
کتاب اول: زندگی الکسیوس از زمان کودکی تا اواخر پادشاهی بوتیاتس	۲۸
مندرجات کتاب اول	۲۸
فصل دوم: قیام خاندان کامنوس	۷۵
مندرجات فصل دوم	۷۵
فصل سوم: به سلطنت رسیدن الکسیوس و درگیری خاندان دوکاس با خاندان کامنوس	۱۰۹
مندرجات فصل سوم	۱۰۹
فصل چهارم: جنگ علیه نرمان‌ها (۱۰۸۱-۱۰۸۲ م)	۱۴۲
مندرجات فصل چهارم	۱۴۲
فصل پنجم: جنگ علیه نرمان‌ها (۱۰۸۲-۱۰۸۳ م) و اولین نبرد الکسیوس با بدعتگذاران	۱۶۴
مندرجات فصل پنجم	۱۶۴
فصل ششم: جنگ علیه نرمان‌ها (۱۰۸۲-۱۰۸۳ م)	۱۹۳
مندرجات فصل ششم	۱۹۳
شکست نرماندی‌ها (۱۰۸۲-۱۰۸۳) و مرگ رابرت ژیسکارد	۱۹۴
فصل هفتم: جنگ علیه پچنگ‌ها (۱۰۸۷-۱۰۹۰)	۲۳۳
مندرجات فصل هفتم	۲۳۳
فصل هشتم: نبرد ۲۹ آوریل ۱۰۹۱ م، در لیونتیوم (لواته) و دسیسه‌ها علیه امپراتور	۲۶۳
مندرجات فصل هشتم	۲۶۳

۲۸۷	فصل نهم: نبرد با سلجوقیان (۱۰۹۲-۱۰۹۴م)؛ توطئه نیکفور دیوژن (۱۰۹۴م)
۲۸۷	مندرجات فصل نهم
۳۱۲	فصل دهم: بدعت جدید، نبرد کومان‌ها، جنگ صلیبی اول (۱۰۹۴-۱۰۹۷م)
۳۱۲	مندرجات فصل دهم
۳۴۸	فصل یازدهم: جنگ صلیبی اول (۱۰۹۷-۱۱۰۴م)
۳۴۸	مندرجات فصل یازدهم
۳۹۱	فصل دوازدهم: نابسامانی‌های داخلی و دومین حمله نرماندی‌ها (۱۱۰۵-۱۱۰۷م)
۳۹۱	مندرجات فصل دوازدهم
۴۲۳	فصل سیزدهم: توطئه هرون، شکست دوم بوهموند، معاهده دیفول (۱۱۰۷-۱۱۰۸م)
۴۲۳	مندرجات فصل سیزدهم
۴۶۶	فصل چهاردهم: ترکان، فرنگیان، کومان‌ها، مانویان (۱۱۰۸-۱۱۱۵م)
۴۶۶	مندرجات فصل چهاردهم
۵۰۸	فصل پانزدهم: پیروزی بر ترکان، یتیم‌خانه، بوگومیل‌های بی‌دین، بیماری و مرگ الکسیوس...
۵۰۸	مندرجات فصل پانزدهم

۵۵۷	تکمله الکسیاد
۵۵۹	فصل اول
۵۷۴	فصل دوم
۶۱۰	فصل سوم
۶۳۸	فصل چهارم
۶۷۹	فصل پنجم
۷۰۹	فصل ششم
۷۳۴	فصل هفتم
۷۴۱	نمایه اعلام
۷۵۷	نمایه مکان‌ها

مقدمه

در سلسله منابع تاریخی جنگ‌های صلیبی، یک دسته از منابع، متون یونانی هستند. در این میان کتاب الکسیاد، نوشته آنا کامنا شاهزاده یونانی و دختر الکسیوس کامنوس (حک: ۴۷۳-۵۱۱ق/ ۱۰۸۱/۱۱۱۸م) از اهمیت والایی برخوردار است. این شاهزاده یونانی که متولد سال ۴۷۵ق/۱۰۸۳م، و متوفای سال ۵۴۳ق/۱۱۴۸م، است همسر نیکفور برینیاس از دولتمردان و فرماندهان یونانی است و با شعر، الهیات و فلسفه یونان آشنا بوده است. او کتاب خود را که در واقع زندگینامه‌ای است از پدرش، در فاصله سال‌های ۵۳۱-۵۴۳ق/۱۱۳۷-۱۱۴۸م — چهل سال پس از نخستین جنگ صلیبی — و در دوران کهولت خود تدوین کرد. این کتاب منبع مهمی در روابط بیزانس با صلیبی‌ها، به‌ویژه بوهموند و تانکرد، امیران صلیبی انطاکیه است. او تعصب شدیدی نسبت به پدر و امپراتوری یونان دارد.

«آنا» در جریان بیماری پدرش که به مرگ وی منجر شد، به کمک مادرش امپراتریس ایرین، تلاش کرد همسرش به جای برادرش ژان کامنوس دوم به سلطنت برسد، اما تلاش آنها بی‌ثمر ماند. بعدها و در زمان امپراتوری برادرش بدون اینکه از حمایت همسر خویش بهره‌مند شود برای برکناری برادر خود از سلطنت نقشه‌هایی طرح کرد، اما به دلیل لورفتن نقشه‌هایش، اموالش توقیف شد و به جمع راهبان دیر پیوست.

در زمان اقامت در دیر به نگارش الکسیاد که نام آن برگرفته از نام پدرش الکسیوس است، پرداخت. زبان و اسلوب نگارش بسیار پیچیده و دشوار کتاب، بدون تردید ناشی از فرهنگ و تعلیمات کلاسیک در قصر امپراتوری قسطنطنیه بوده است، فرهنگی که متأثر از شعر، تاریخ و فلسفه یونان بود. او با اغراق در مدح پدر خود تصویر کامل و زیبایی از زندگی وی نشان می‌دهد و در نقل مواردی که با نیکنمایی وی ناسازگار بوده، دستکاری کرده است. از آنجا که وی محرم

اسرار پدر و شخصیت‌ها و شاهد ماجراهایی بوده که از نزدیک به نقل از آنها پرداخته، گزارش‌های او در مورد امور دولت بیزانس از هر گزارش دیگری برتر است.

وی اطلاعاتی درباره تلاش بیزانس برای اعاده شکوه و جلال خود ارائه می‌کند و از اتحاد مسیحیان شرق و غرب به منظور هدفی واحد، یعنی نابودی اسلام و مسلمانان، سخن به میان می‌آورد. خواننده ملاحظه می‌کند که عواطف و احساسات مؤلف به اندازه‌ای جریحه‌دار شده که در توصیف برخی وقایع مبالغه کرده و سعی داشته خطاها را محو نماید.

همان‌گونه که آمد، مؤلف، کتاب خویش را تقریباً چهل سال پس از نخستین نبردهای صلیبی و در کهنسالی به نگارش درآورده است، به همین جهت طبیعی است که نقل حوادث تحت تأثیر ضعف حافظه وی قرار گرفته باشد همچنان که تقویم تاریخی وقایع در کتاب وی مغشوش و دارای نقص است. آنچه پیش روی خوانندگان است تاریخ کامل الکسیاد است که طبعاً بخش‌هایی از آن به‌طور مستقیم مربوط به جنگ‌های صلیبی است.

کتاب دوم، تکلمه الکسیاد، وقایع سال‌های ۱۱۱۸-۱۱۷۶ م، یعنی حکومت ژان دوم (۱۱۱۸-۱۱۴۳) و مانوئل اول (حک: ۱۱۴۳-۱۱۸۰ م) را شامل می‌شود. اما چون به صورت ناگهانی به انتها رسیده به نظر می‌رسد ناتمام باشد. مؤلف در آن به تمجید و ستایش دو امپراتور و به‌ویژه مانوئل، پرداخته است.

برخلاف آنا کامنا و نکیتاس کونیاتس (نویسنده ذیل دیگری بر تاریخ الکسیاد) که هر دو از نظر فرهنگی افرادی متشخص و برجسته بوده و به نگارش تاریخ بیزانس همت گماشتند، کیناموس شخصی معمولی بوده که عقاید عمومی مسیحیت را بدون چون و چرا پذیرفته و دیانت امپراتوری و امپراتور را اختیار کرده است.

وی پس از وفات امپراتور ژان دوم در آوریل ۱۱۴۳/۵۳۸ ق، متولد شد و از دوره طفولیت تحت تعلیم نکفور باسیکلوس از خطیبان مشهور قرار داشت. او در زمره نویسندگانی بود که با قصر امپراتوری و امپراتور ارتباط داشتند و برخلاف برخی دیگر از نویسندگان، چون نکیتاس که موفق شدند به مقامات بالاتر ارتقا بیابند، از دوران کودکی به خدمت مانوئل درآمد و بیشتر عمر خویش را در دوره حکومت مانوئل در کنار ارتش گذراند و در عملیات اروپا و آسیای صغیر وی را همراهی می‌کرد. با اینکه در حمله ایتالیا در سال‌های ۱۱۵۵-۱۱۵۶ م، بیش از دوازده سال نداشته، احتمالاً در آن نبرد حضور داشته است، چون به صورت زنده به توصیف آن وقایع پرداخته و محدوده‌های جغرافیایی را دقیقاً مشخص کرده است.

منابع و مآخذ کیناموس در تدوین این تاریخ مشخص نیستند، با اینکه از محتوای اسناد امپراتوری آگاهی داشته، اما هیچ‌یک از آنها را نقل نکرده است. از گزارش‌ها و بحث‌های مجامع الهی هم سخنی به میان نیاورده و در برخی موارد نیز فقط به این کلام بسنده کرده که: «من در آن زمان حضور نداشتم»، اما در همان دوره، نکیتاس حکایات حاضران در نبردها را شنیده و نقل کرده است. نمونه دیگر از مقایسه شیوه نگارش این دو نویسنده، در توصیف حکومت مانوئل است، کیناموس آن دوره را به تفصیل و نکیتاس به طور مختصر توصیف نموده و موارد بسیاری را که کیناموس مکتوم داشته، نکیتاس آشکار نموده است.

شیوه بیانی او غالباً روشن است و جملاتش کوتاه‌اند، کلماتش غیر معمول و خالی از گزافه نیستند و به همین جهت برای خواننده عصر حاضر خوشایند می‌نمایند. اما این ویژگی‌ها از سوی نویسندگان بیزانسی هموطن او، نقص به حساب می‌آید، در نظر آنها استفاده از کلمات و اسلوب‌های پیچیده و دشوار وجه تمایز مؤلفان فرهیخته‌ای چون نکیتاس است. تکمله پیش رو (تألیف ژان کیناموس) که در واقع تاریخ مانوئل کامنوس (۵۳۸/۵۷۶ ق/۱۱۴۳-۱۱۸۰ م) است، مهم‌ترین ذیل بر تاریخ الکسیاد و یکی دیگر از مصادر یونانی جنگ‌های صلیبی است، که در یک مجموعه در اختیار تاریخ‌پژوهان فارسی زبان قرار گرفته است. ترجمه کتاب اصلی، یعنی الکسیاد، از نسخه عربی آن، که حاصل تلاش مورخ برجسته معاصر مصری دکتر حبشی است صورت گرفته و مقدمه محققانه او عیناً به فارسی برگردان شده است.

عبدالله ناصری طاهری

عضو هیئت علمی دانشگاه الزهراء (س)

اردیبهشت ۱۳۹۲

تاریخ الکیسایه

تألیف: آنا کامنا (قرن دوازدهم میلادی)

ترجمه: عبدالله ناصری طاهری (عضو هیئت علمی دانشگاه الزهراء (س))

و

سمیه سادات طباطبایی

مقدمه مترجم عربی

آن روز، شنبه اول دسامبر سال ۱۱۰۸م (جمادی‌الاولی سال ۵۰۲ق) یکی از روزهای بسیار سرد در شهر بیزانس پایتخت بزرگ‌ترین امپراتوری مسیحی آن زمان بود. در آن روز آسمان افقی مه‌آلود داشت و ابرهای تیره بر روی هم انباشته و متراکم شده بودند به گونه‌ای که همه چیز را از دیدگان پوشانده بودند و به رگبار و باران شدیدی هشدار می‌دادند، و بادهای زوزه و غرش می‌کردند و گاه به‌گاه بادهای تند و توفانی می‌وزیدند و موجی از سرمای سوزان و شدید را با خود می‌آوردند و با وجود تنگنای نسبی مجرای تنگه بوسفر، امواج از آن بالا می‌رفتند. همه این پدیده‌های طبیعی با هم هول و وحشتی در دل انسان برمی‌انگیخت.

قصر بزرگ امپراتوری با غرور هرچه تمام پابرجا بود و در دل‌ها رعب و دلهره می‌افکند. نگهبانان جلوی دروازه‌های بی‌شمار آن ایستاده بودند در حالی که چشم بر هم نمی‌زدند و تکان نمی‌خوردند گویی تکه‌چوب‌هایی برای تکیه دادن بودند هرچند همگی آنان مراقب هر صدایی بوده و سراپاگوش بودند.

پادشاه و صاحب قصر «الکسیوس کامنوس» به خاطر رهسپار شدن برای جنگ در منطقه «کاستوریا» قصر پادشاهی و بیزانس را ترک کرده بود تا با نرمان‌ها و هم‌پیمانان آنان که گمان می‌کردند به قدرتی تبدیل شده‌اند و می‌توانند این امپراتوری را به لرزه درآورده، آرام و قرار را از این امپراتور سلب کنند، بجنگد. امری که او را به نبرد علیه آنان واداشت تا شرارات این دشمنان را دفع نموده و آنان را نابود ساخته و آرامش را به امپراتوری روم بازگرداند.

قصر در این لحظه مملو از مردان و زنانی بود که شب و روز در تکاپو بودند و کارگران و خدمتکاران را سکوتی فراگرفته بود که همه آن را درک می‌کردند، سکوتی همراه با مراقبت و

احتیاط بود که زبان همه را بند آورده و دیدگان آنها را به سوی اتاق مشخصی در این قصر دوخته بود، قصری که همه چیز در آن ساکن و بی حرکت است و بیانگر نگرانی و ترسی بود که نشانه‌های آن بر چهره‌ها هویدا بود. همه صورت‌ها حیرت‌زده شده و پرسش‌هایی بر آنها ترسیم می‌شدند که پاسخی برای آنها نمی‌یافتند، اما منتظر پاسخی برای چیزی بودند که ذهن همه افراد را به خود مشغول ساخته بود و ناگزیر این پاسخ از آن اتاقی دریافت می‌شد که ملکه ایرین در آن خوابیده و منتظر به دنیا آوردن اولین فرزند خود و همسرش، الکسیوس بود.

در جای جای قصر، خدمتکاران قصر دوشیزگان در لباس‌های زیبا و گران‌بهایی که به طلا و جواهرات گران‌قیمت آراسته شده بودند، می‌خرامیدند و با چشمانی حیرت‌زده می‌نگریستند و برخی از آنها سرها را به هم نزدیک کرده و در گوش هم نجوا می‌نمودند. چشمان آنها به اتاق زایمان که آن را porphgen-atus یا اتاق ارغوانی می‌نامیدند، خیره شده بود، اتاقی که بر در و پنجره‌های آن پرده‌های قرمز رنگ و پوشش‌های ارغوانی آویخته شده بود و جز به نزدیکان صاحب قصر امپراتور الکسیوس و همسر جوان و زیبای او، ملکه ایرین، اجازه ورود به این اتاق را نمی‌دادند. ایرین در این لحظه‌ها در رختخواب خوابیده و از درد زایمان که گاه‌به‌گاه به سراغش می‌آمد، رنج می‌برد و از درد فریاد بلند سر می‌داد و گاه فریادهای او از اتاق بیرون می‌رفت و کنیزکان می‌شنیدند. آنان که کاری از دستشان بر نمی‌آمد نفس خود را حبس می‌کردند و عاجزانه دست به دعا برمی‌داشتند و از خداوند و قدیس‌ها می‌خواستند که از درد زایمان بانویشان ایرین کاسته شود و تجربه‌ای را که او بدان وارد شده، به پایان رسانند، تجربه‌ای که تمام زنان پیش از او طعم آن را چشیده و همه زنان پس از او نیز تا خداوند، زمین و هر آنچه را در آن است، به ارث ببرد، طعم آن را خواهند چشید.

همگی امیدوار بودند این تجربه تلخ و سخت به پایان رسد، تجربه‌ای که پس از خود با به دنیا آمدن یک انسان دیگر چه دختر و چه پسر، شادی بزرگی می‌آورد. کنیزکان زمان نامعینی منتظر ماندند و نمی‌دانستند سرانجام این انتظار طولانی آنها چه می‌شود. در این مدت افکار و مشغله‌های زیادی ذهنشان را مشغول کرده بود و هیچ‌کدام از آنها نمی‌توانست نگرانی درونش را که هر لحظه بیشتر می‌شد، بر زبان آورد. اینان بی‌تابی برخی دیگر را تحمل می‌نمودند و اگر یکی از آنها می‌خواست احساس خود را بیان کند، یا آنچه را در ذهنش می‌گذرد و بدان امیدوار است، بر زبان آورد، قدرت بیانش را نداشت و نمی‌دانست چه بگوید. اما همگی آنها مشتاق بودند که سرانجام زایمان ملکه جوان ایرین را بدانند، ملکه‌ای که در آن وقت تنها شانزده سال و چند ماه از عمر خود را سپری کرده بود.

در حالی که آنان مضطرب و پریشان و نگران بوده و با احتیاط مراقب اوضاع بودند و عاجزانه به درگاه خداوند دعا می‌کردند که از درد و رنج ملکه باردار بکاهد. ناگاه زنی بلندقامت و درشت‌اندام با بازوانی پولادین که از وجناتش برمی‌آمد قابله است از اتاق بیرون آمد تا به آنان بگوید بانویشان ملکه ایرین اولین فرزند (دختر) خود را که خداوند به او عطا کرده، به دنیا آورده است و آنان نیز باید خبر را به همسر قهرمانش الکسیوس که امپراتوری را پس از شکست ننگین موسوم به نبرد «منزیکرت» زنده کرد، برسانند.

با انتشار خبر، جای جای کاخ برافراشته و باوقار را فریادهای شادی دربر گرفت و هلله و خوشحالی اوج گرفت و فضای پهناور کاخ صدای سرودها و فریادهای شادی را منعکس کرد، فریادهایی که این کنیزکان با مژده نوزاد تازه به دنیا آمده سر می‌دادند. آنان از سکوت ظاهری و وقاری که تا این لحظه داشتند بیرون آمدند و نیز در سالن ارغوانی صدای گریه نوزاد بلند شد، نوزادی که در این سپیده‌دم روز شنبه مه‌آلود و ابری، یعنی اول دسامبر سال ۱۱۰۸م، پا به دنیا گذاشت. پس از سکوت طولانی تحرک و پویایی در همه جا دمیده شد و پرده سکوت پاره گشت. ولادت این شاهزاده که چندساعتی است پا به عرصه وجود نهاده، شادمانی و سرور به این سپیده‌دم بخشیده و اگر دیوارها، زبان داشتند، از خوشحالی و برای شادباش‌گویی به ولادت نوزاد، یعنی دختر امپراتور و ملکه، هلله می‌کردند.

این کودک «آنا» پا به صحنه هستی نهاد، کودکی که ما و تاریخ او را به اسم «آنا کامنا» می‌شناسیم، دختری که نام مادر بزرگ پدریش را بر او نهادند. ایرین این نام را برای دخترش برگزید. او با این کار ثابت کرد که با وجود سن کم، از هوش و ذکاوت و پختگی برخوردار است. او با انتخاب این اسم رضایت و خشنودی همسرش الکسیوس را جلب کرد. ایرین و همه مردم به خوبی می‌دانستند که وی مادرش «آنا دالاسینا» را بسیار دوست می‌دارد. مادر او از خاندان دوکاس، فئودال بزرگ بود. این فرد از چنان نفوذ و جایگاهی برخوردار بود که همه مردم بیزانس با وجود اختلاف جایگاهشان بدان اذعان داشتند.

این نامگذاری موجب جلب رضایت و محبت مادر بزرگی شد که می‌گفتند در آغاز با ازدواج الکسیوس با خاندان ایرین که رقیب خاندانشان بود، راضی نبوده است و با اکراه به این ازدواج تن داده است. این مسئله بر ایرین پوشیده نبود و از همین رو در راستای جلب رضایت و محبت مادرش و رفع هر آنچه موجب دوری و جدایی بین آنها می‌شد، از هیچ کوششی دریغ نکرد. از آنجا که «آنا کامنا» در اتاق سلطنتی و ارغوانی زایمان به دنیا آمد، از این زمان به بعد به «آنا پرویروگناتس» منسوب به همین اتاق ملقب شد.

«آنا کامنا» در سپیده‌دم روز اول دسامبر پا به دنیا نهاد و چقدر مادر او، ایرین، به‌رغم تحمل دردهای زایمان دوست داشت تولد دخترش به تأخیر افتد تا الکسیوس کامنوس، پیروزمندانه از نبرد «کاستوریا» برگردد در حالی که تاجی از برگ‌های درخت دهمست بر سر نهاده است، تا شادمانی و سرور مضاعف شود: یکی بازگشت پیروزمندانه او و دیگری استقبال از اولین فرزندش یعنی «آنا کامنا» که اولین فرزند از هفت فرزندشان بود: سه پسر و چهار دختر. خیلی زود امپراتور الکسیوس از سفر بازگشت در حالی که سرکشان را مغلوب ساخته و شورشیان و متجاوزان علیه سلطنت بیزانس را ادب نمود و زمانی که خبر نوزاد را به او دادند بسیار شادمان و هیجان‌زده شد تا جایی که تاج امپراتوری را در اوج سرمستی و هیجان‌های عاطفی بر سر نوزاد کوچولو نهاد، تاجی که ناگزیر در آن لحظه آن را از خود دور می‌کرد.

او تاج را بر سر نوزاد نهاد تا مردم او را بشناسند و او را به عنوان ملکه خود و ملکه روم بدانند. این کار از سوی او به‌طور مستقیم اشاره به این داشت که این نوزاد دختر پس از او تخت پادشاهی را به ارث خواهد برد. محبت و عشق زیاد پادشاه به نوزاد او را واداشت که در زمان حیات خود آنا را شریک حکومت خود قرار دهد، در حالی که او و همسرش و نوزاد شیرخوار هیچ‌یک نمی‌دانستند که گذر زمان پس از مدت کوتاهی چه پیش می‌آورد و فقط خداوند است که بر این امور علم و آگاهی دارد، چرا که رویدادها آن‌گونه که گمان می‌شد پیش نرفتند.

داستان ولادت این دختر بچه «آنا کامنا» این چنین اتفاق افتاد. کودک پا به سن گذاشت و بهره فراوانی از دانش و فرهنگ و تجربه کسب کرد و به عنوان زنی مورخ، ادیب و شاعر مطرح شد و مادری شد که چهار فرزند از شوهر اشرافی و جنگجوی بزرگ و ادیب و مورخ «نیکفور برینیاس» به دنیا آورد. نیکفور، نوه پدربزرگی بود که اسم خود را بر نوه‌اش گذاشت و کسی بود که برای تصاحب تاج سلطنت تلاش فراوانی کرد، در نتیجه جنگ و نبرد بین او و مخالفانش در گرفت. نیکفور برینیاس کوچک (دوم) همسر آنا کامنا بود که آنا هرگاه در تاریخ خود نام او را ذکر می‌کرد، در بیشتر موارد با توصیف او به عنوان قیصر و قیصر من بسنده می‌نمود. در این دوره معمولاً لقب «سزار» را فقط بر افرادی اطلاق می‌کردند که خاندان حاکم با آنها خویشاوندی می‌کرد، یا کسانی که خدمات ارزشمندی برای دولت بیزانس انجام می‌دادند که مستحق تمجید و بزرگداشت می‌شدند.

ملقب شدن همسر آنا به سزار، بی‌پایه و بی‌اساس نبوده و نباید این لقب را تنها نشانه احترام از جانب امپراتور نسبت به خاندانش و بزرگداشت دوست جوانمان بدانیم. به‌رغم اینکه او نوه

مردی است که شرایط او را ناگزیر، دشمن امپراتور می‌کند تا جایی که شمشیر در مقابل او برمی‌کشید. به گمان و باور بسیاری — که در این گمان و باور خود راه صواب گرفتند — امپراتور الکسیوس، «بریناس» کوچک را برای کاری بزرگ و جایگاهی والا، یعنی مشارکت در تخت سلطنت، نگاه داشته بود و چه بسا این امر به ملکه ایرین بازمی‌گردد اما روزگار — همان‌گونه که مشهور است — آبستن حوادث است و هر چیز شگفت و غیر منتظره‌ای می‌زاید، و رویدادها خیلی زود درستی این فرضیه را ثابت نمودند.

سزار بریناس تنها پناهگاه و مأمن مورخ مورد نظر ما «آنا کامنا» بود که در تندبادهای روزگار و مشکلات و مصیبت‌های زمان به او پناه می‌برد، یا زمانی که کار دشواری بر عهده او گذاشته می‌شد، یا مصیبتی دامنگیر او می‌شد که آرامش و خوشی زندگی را از او سلب می‌کرد و او را به ستوه می‌آورد، به او تکیه می‌کرد. چه بسیار تنگناها و سختی‌هایی که آنا تجربه کرد تا جایی که غبار غم و اندوه بر نوشته‌های او نشست و زخم‌هایی در وجود او بر جای گذاشت که گذشت زمان آن را بهبود نبخشید و همواره از آن خون می‌تراوید. غم و اندوهی که خواننده به خوبی در جای جای کتابش حس می‌کند، روزگار نگون‌بختی روح و روان را به او چشانید آن‌سان که تخت پادشاهی را از او سلب کرد، پادشاهی‌ای که روزگاری یقین داشت بدان دست می‌یابد، این روز نگون‌بخت، روزی بود که برادرش «ژان» (یوحنا دوم) به دنیا آمد. این اتفاق ضربه کاری و کوبنده‌ای بر آرزوهایی بود که بر باد هوا رفت؛ زیرا او مطمئن بود که وارث تاج پادشاهی روم خواهد شد، اما انتقال تاج پادشاهی به برادرش ژان، ضربه کشنده‌ای به او وارد کرد به گونه‌ای که روزگار و دردها، تمام دوران زندگی او را از نوجوانی و جوانی گرفته تا ایام مادر بودنش، با سیاهی و تیرگی پوشانید. اما این حوادث دردناک مانع فعالیت‌های او نشد و از غرور و تکبر او چیزی نکاست؛ چرا که او با تمام وجود به مطالعه و تألیف و سرودن شعر روی آورد و از اندیشه خود چیزهای بدیع و مبتکرانه آفرید که جایگاه والای آن را آشکار کرد و مردم تا به امروز از فواید آن بهره می‌گیرند؛ هرچند زندگی شخصی او تاریک و ناخوشایند بود. برای سیه‌فامی زندگی او همین کافی است که روزگار بر او سیلی زد در حالی که او هنوز کودکی بیش نبود، آن‌سان که او را از نامزدش کنستانتین، فرزند میخائیل هفتم و ماریای آلانی محروم کرد. آنا نامزد این شخص بود.

سپس ضربه کوبنده و خونین بر غرور و شکوه و جلال او، همان‌گونه که پیش‌تر ذکر شد، زمانی روی داد که پدرش تاج سلطنت را بر سر برادرش یوحنا دوم نهاد، در حالی که مردم او را تشویق می‌کردند همان‌طور که پیش‌تر او را تشویق می‌نمودند، روزی که تاج بر سر نهاد. بسیاری

از مردم به‌ویژه پس از مرگ پدرش با یوحنا همراه شدند، از این جهت او (آنا) غمگین شد و احساس غربت روحی به او دست داد، غربتی که بسیار سخت‌تر و دردناک‌تر از غربت جسم است. در آن زمان — آن‌گونه که خود می‌گوید — دوستان قدیمی‌اش از او دور شدند و همین امر زخم‌های درونی او را عمیق‌تر کرد و ما می‌شنویم که او در پنجاه‌سالگی قسم یاد می‌کند که سی سال تمام صورت یکی از آشناهای پدرش را ندیده است، یا به این دلیل که برخی از آنها فوت شده، یا بسیاری از مردم به خاطر ترس از اربابان قدرت و همراه شدن با برادرش و همسویی با سیاست رایج آن زمان، از او دور شده‌اند.

آنا کامنا از زمان کودکی در فضایی آکنده از شکوه و جلال و عظمت پرورش یافت. او در اتاقی به دنیا آمد که تنها فرزندان سلاطین، پادشاهان و نزدیکان آنها در آنجا به دنیا می‌آمدند و از همان بدو تولد از مراقبت کامل برخوردار شد. هر کجا می‌رفت دوشیزگان و خدمتکاران قصر را می‌دید و دخترانی از طبقه بالای جامعه بیزانس که در اطراف او بودند. این دختران برحسب عادات و رسوم، مدت زمانی را در قصر زندگی می‌کردند تا در آینده ندیمه‌هایی شوند که تمام اصول زندگی در قصر پادشاهی را می‌دانند و نحوه رفتار محترمانه و مؤدبانه با شاهزاده‌ها را به نحوی که شایسته و برازنده آنهاست، یاد گرفته‌اند. در این قصر «آنا کامنا» کافی است که یک اشاره کند تا همه چیز را برای او فراهم آورند؛ زیرا همه درخواست‌های او را به‌سان دستور لازم اجرا می‌دانستند.

این کودک در قصر پدرش با بهره‌گیری از همه امکانات رفاهی درخور و متناسب با او و حتی گاه بیش از آنچه که باید، پرورش یافت. درباریان و خدمتکاران خواسته‌های کسی چون او را پاسخ می‌گفتند؛ چرا که وی در بالاترین قسمت هرم بزرگ اجتماعی طبقاتی بود. همه این ارزش و جایگاه مربوط به این می‌شد که او، دختر ملکه «ایرین» و امپراتور «الکسیوس» بود. این دو نفر، دو رکن اساسی دولت بودند که تمام شخصیت‌های بزرگ حکومتی نه تنها در این قصر، بلکه در جای جای بیزانس و امپراتوری موسم به امپراتوری روم در شرق و غرب قلمرو حکومتی و محدوده شمال آفریقا مطیع و فرمانبردار آن دو بودند. به علاوه او از همان دوران کودکی فریادهای مردم را می‌شنید که او را وارث تخت پادشاهی می‌دانستند. به سبب همه این شرایط او احساساتی لطیف داشت و بسیار دقیق و نازک‌بین بود که همین ویژگی بعدها او را در تنگنای سخت و دشواری انداخت و روزی که زندگی حقیقتش را برای او هویدا ساخت، احساسات لطیف وی بر روحیه‌اش تأثیر نهاد. تراژدی زندگی‌اش او را به سمت گرایش و منش کشاند که شاید بتوان گفت یک نوع دیدگاه و اندیشه بدبینانه است. «آنا کامنا» بسیار به بیزانس و هر آنچه بیزانسی بود، افتخار می‌ورزید

و همین امر بر غرور و تکبر او می‌افزود. در نظر او هیچ چیزی بالاتر از بیزانس نبود، از این جهت همه ملت‌هایی که هم‌دوره بیزانس بودند، شامل سلجوقیان، فرنگی‌ها، نُرمان‌ها، آلمانی‌ها، ارمنی‌ها، اعراب، مردم مصر و ایرانی‌ها و مسلمانان و تمام شخصیت‌های بزرگ معاصر با او، از جمله پاپ‌های روم در نظر او بربر مآب بودند.

یکی از تاریخ‌نویسان قرن نوزدهم میلادی به این پدیده (بربرها) توجه کرده است و «شالاندون» مورخ فرانسوی که به بررسی تاریخ یونان اهمیت زیادی نشان داده، به این موضوع پرداخته است و نیز دانشمند انگلیسی «بیوری» این موضوع را واکاوی کرده است. از نوشته‌های او این‌گونه استنباط می‌کنیم که واژه متبریر (بربرصفت) در تاریخ دو مرحله را پشت سر گذاشته است: یکی مقصود از آن افراد غیر یونانی بودند و دوم به کسانی که اراذل و اوباش و وحشی بودند گفته می‌شد، حتی اگر در شهرها سکونت داشتند. این اندیشه و دیدگاه در نوشته‌های خونیا س تاریخ‌نویس معاصر بیزانسی بازتاب یافت، او در مورد تسلط صلیبی‌ها بر قسطنطنیه در سال ۱۲۰۴م، می‌گوید: ناگزیر باید قلم بر زمین نهد و از تدوین تاریخ دست بردارد، کاری که بزرگ‌ترین دستاورد عقل و اندیشه هلنی است؛ زیرا شایسته نیست که قلم برای تدوین و نگارش تاریخ کارهای بربرها به کار گرفته شود. هرچند که مقصود او از این عبارت، لاتینی‌ها بوده‌اند.

این گرایش به افتخار و غرور یونانی و بالیدن به بیزانس در نزد «آنا کامنا» ریشه دوانده بود. او نسبت به پدرش که محور کتابی است که برای اولین بار تمام آن را به عربی ترجمه می‌کنیم، بسیار اظهار شگفتی می‌نمود. بنا به گفته او: «پدرش دولتمردی بزرگ و توانمند بود که کسی را یارای رقابت و مخالفت با او نبود»، اگر کسی در اندیشه مخالفت با او می‌افتاد، از راه درست و مستقیم خارج می‌شد و بر امپراتوری و تمام نیروها و سازوکارهای فرهنگی، نظامی و دینی واجب بود که در مقابل این شورش بایستند. چرا که «پدر بیزانسی‌اش» در نظر او «از جانب پروردگار برگزیده شده» و «جانشین خداوند بر روی زمین است» و «تنها کسی است که لقب امپراتور را بر او نهاده‌اند» و او «سرور و سالار بزرگی» است که در امپراتوری روم «رهبر و فرمانده مقتدر و قانونگذار با ابهت» است.

دیدگاه شکوه و جلال ملی و تعصب بیزانسی «آنا کامنا» سبب شد وی سوگند «هوگ» برادر پادشاه فرانسه را مبنی بر وفاداری و تابعیت از الکسیوس رفتاری نامعقول و خارج از جاده صواب نداند. در حالی که این سوگند وفاداری، «فَسَمی بود که لاتینی‌ها فقط برای خود ادا می‌کردند». زیرا «آنا» پدرش را به عنوان نماینده و کارگزاری می‌دانست که همه خواسته‌های بیزانس را

برآورده می‌سازد و هر آنچه را مایه مجد و عظمت بیزانس می‌گردد، فراهم می‌آورد و او مردی است که خداوند او را برای کاری بس مهم و بزرگ نگه داشته است تا با دستان او قدرت رومی‌ها، شکوه و بزرگی خود را دوباره به دست آورد. او برای این سرزمین چیزی را به ارمغان می‌آورد که مایه بزرگی و شکوه جایگاه این امپراتوری می‌شد، همان‌گونه که او همه کارها و اعمال پدر را سزاوار و شایسته ثنا و تمجید می‌دانست؛ زیرا این اعمال بیانگر «رحمت، مهربانی، شجاعت و حسن تدبیر و شهامت او بود». بدین ترتیب، بیزانس با این تصویر در مرکز و کانون احساسات «آنا» قرار گرفته بود، در حالی که خود نمی‌دانست.

اگر در شخصیت «آنا کامنا» دقت کنیم او را تاریخ‌نویسی باهوش و روشن بین می‌یابیم که به آنچه مورد نظر و مقصود سخنگو بوده، آگاهی داشته و آن را به خوبی درک می‌کند و تفاوتی ندارد که راوی و متکلم برای او سخن بگوید یا برای دیگری و چه بسا این ویژگی را از مادربزرگ پدری خود «آنا دالاسینا» به ارث برده است. افزون بر این، آنای مورخ، روحی شفاف و روشن داشت که بر آن سرشته شده بود. او بر همه انسان‌ها حتی بر سرسخت‌ترین دشمنان پدرش دل می‌سوزاند و چه بسا این دشمنان در پی آزار رساندن و صدمه وارد کردن به پدرش بودند که خداوند او را از آن نجات می‌داد. این جنبه از اخلاق و شخصیت او هنگامی آشکار می‌شود که وی «میخائیل» نامی را — که علیه پدرش توطئه‌چینی کرده بوده — می‌بیند که به بدترین شکل به سمت مرگ برده می‌شود، با دیدن این وضعیت اشک از گونه‌هایش سرازیر می‌شود و برای درخواست بخشش وی به هر دری می‌زند. به گمان ما دلسوزی آنا بر این شخص به دیدگاه خاص او برمی‌گردد دیدگاهی که بر پایه تکریم و بزرگداشت همه کسانی بود که دارای اصل و نسبی برجسته بودند و چه بسا این گرایش دلسوزانه را از پدرش الکسیوس به ارث برده است. پدر او چندین مرتبه کسانی مانند «اورسیلیوس» را که با او دشمنی کرده و بر ضدش توطئه‌چینی نمودند، بخشید و از آنان گذشت کرد. با این همه، او پدرش را — که چشمان نیکفور بریناسا را از حدقه بیرون آورده است در حالی که او فردی با اصل و نسب بود — به این متهم نمی‌کند؛ بلکه این اتهام را به فرستادگان دشمنش «بوتنیاتس» وارد می‌سازد. بدین ترتیب، عشق و دوست داشتن، سرشت و فطرت «آنا کامنا» شده بود، او این عشق و محبت را به صورت ویژه به پدر، مادربزرگ، خواهران و برادرش آندرونیکوس اظهار می‌کرد و به کسی که قرار شد همسر او شود، یعنی، کنستانتین دوکاس، پسر میخائیل هفتم و ماریای آلانی، عشق می‌ورزید و همچنین به همسر خود که پس از شرکت در جنگی در منطقه آسیای صغیر به همراه پدر آنا وفات یافت، مهر و محبت ابراز می‌کرد.

فرهنگ و ادب آنا

آنا کامنا بهره فراوانی از فرهنگ والا کسب کرده بود. نشانه‌های بسیاری وجود دارد که به صورت آشکار بر این نکته دلالت دارند که او در کمال دقت و به صورت کامل اشعار «هومر» را خوانده است و نیز در آثار و تألیفات پلوتارک و ارسطو نگاهی انداخته و افلاطون را از طریق تألیفات و کتاب‌های فکری متعدد او شناخته است. افزون بر این، همواره انجیل را مطالعه می‌نمود. مادرش ایرین، میل به خواندن انجیل را در وجود او پرورش می‌داد و او را در مطالعه انجیل یاری می‌کرد. این جنبه از فرهنگ او در اقتباس‌های متعددی که از کتاب‌های مقدس انجام می‌داد، آشکار می‌شود. با وجود این، او به سبب ایمان راسخی که داشت، کوشید برخی رویدادها را به عنوان معجزه تفسیر کند. نمونه‌ای برای این‌گونه تفسیرها، توصیف و تفسیری است که او از داستان سوختن بازیل هرطیق بوجومولی بیان می‌کند. اما نکته‌ای که نباید فراموش کرد آن است که بسیاری از مردم زمانه — چه خواص و چه عوام — بسیار ساده‌اندیش بودند و این ساده‌اندیشی آنان را به سمتی می‌کشاند که بسیاری از پدیده‌ها و رویدادهای طبیعی را که بالاتر از سطح فکر و اندیشه آنها بود، به نیروهای پنهان و غیبی نسبت دهند. تا جایی که اعتقاد داشتند برخی از سنگ‌ها در امور خیر و شری که به انسان می‌رسند، تأثیر دارند. تفسیر برخی از این باورها را در برخی از کتاب‌ها به روشنی می‌بینیم به نحوی که برخی امور غیبی را به این سنگ‌ها نسبت می‌دهند. آنا کامنا نیز از این فکر رایج زمان خود مستثنا نبود. از این جهت جای شگفتی ندارد اگر آنا کامنا به امور غیبی باور پیدا می‌کند با اینکه ولادت او در قصر، فرصت مناسبی را برای او فراهم آورد تا از فرهنگ و معرفت در زمینه‌های علمی مثل جغرافیا، هندسه و طب به اندازه توان بهره گیرد. هرچند میزان بهره‌مندی او چندان چشمگیر نبود.

اما مهم‌ترین شاخه علمی که او بدان شیفته شد، علم تاریخ بود؛ او اهتمام و توجه ویژه و شایانی به تاریخ نشان داد که در این کتابی که خواننده ترجمه عربی آن را مطالعه می‌کند، نمود می‌یابد. کتابی که از آن می‌توان این‌گونه برداشت کرد که نویسنده توجه ویژه‌ای به تاریخ روم قدیم داشته است. او در این کتاب به شمار زیادی از شخصیت‌ها و قهرمان‌های روم و کسانی که در این امپراتوری نقش‌های مثبت و منفی ایفا کرده‌اند، می‌پردازد. او برخی کارهای پدرش را برای مصادره متعلقات کلیساها در راستای صرف درآمد آن در هزینه‌های جنگی علیه نرمان‌ها توجیه می‌نمود. این گفته او همان توجیهی است که یکی از آنها (سرداران سپاه) بیان کرده بود. او به شرایط و برهه‌ای اشاره کرد که آتنی‌ها آن را سپری کردند، برهه زمانی‌ای که ناگزیر شدند به‌زور،

طلا و نقره و وسایل مقدس موجود در معبد‌ها را تصرف کرده و پس از پایان جنگ آن را بازگرداندند. جریانی مشابه این اتفاق در دوره مملوکیان، در زمان برقوق و در جنگ مصر با برخی دولت‌های مخالف روی داد. اما به نظر می‌رسد نویسنده با استمرار در مطالعه زندگی پیشینیان، برخی افراد را به جای برخی دیگر اشتباه گرفته است که این امر نشان می‌دهد او در پاره‌ای اوقات به حافظه خود تکیه کرده و حافظه‌اش او را یاری نداده است.

اما اگر آن‌ها را به عنوان مورخ در نظر بگیریم، باید گفت که بدون تردید زندگی درباری با همه ویژگی‌های رفاه و ناز و نعمت و ثروت و شکوه و آسودگی که داشت و اینکه دربار آکنده از میانجی‌هایی بود که می‌آمدند و می‌رفتند و نیز قصر امپراتوری مالا مال از شخصیت‌های برجسته و کسانی بود که پیوسته به قصر رفت و آمد داشتند، مانند جنگاوران و سیاستمداران و کارمندان تراز اول حکومتی و اعضای سینیت و علمای دین و افرادی که باطن امور و رویدادها را می‌دانستند و خود را در گیرودار سیاست می‌انداختند و از اموری در سیاست خبردار می‌شدند که بیشتر مردم نمی‌دانستند، همه این ویژگی‌های خاص دربار، این فرصت را به آن‌ها کاملاً داد تا بر بسیاری از رویدادهای آن زمان، به‌ویژه رخداد‌های مربوط به بیزانس و الکسیوس و مردان و زنان دربار، آگاهی یابد و از پیروزی‌ها و شکست‌های سپاه و از وجود برخی جنبش‌های آزادی‌خواهانه — اگر کاربرد این اصطلاح برای آن زمان جایز باشد و شاید درست‌ترین باشد که آن را حرکات و جنبش‌های متمرذانه بنامیم که در دو حیطه سیاست و دین رخ می‌دادند — باخبر شده و سردمداران بدعت‌گذاری و زندیقان (مادی‌گرایان) و منافقانی را که در جامعه آن روز به‌سان همه جوامع در قدیم و جدید، وجود داشتند، بشناسد. این امر در کتاب الکسیاد انعکاس یافته، هرچند در جاهای مختلفی از کتاب پراکنده شده است. گاه خبرهایی در عبارت‌های کوتاهی می‌آید گویی این اخبار فهرستی از تفصیل‌های ناگفته‌اند؛ با وجود این، در کلمات و سطرهای کوتاه خود تاریخ بزرگی را دربر دارند و از امور و رویدادهایی پرده برمی‌دارند که به ذهن کسی خطور نکرده‌اند. از این جهت شایسته است گفته شود این اخبار و عبارت‌های کوتاه، «شاهد عینی» هستند.

اما اگر جزئیات این رویدادها — چه کوچک و بزرگ و چه با اهمیت و بی‌اهمیت — را گردآوریم و آنها را کنار یکدیگر بنشانیم، می‌توانیم تقریباً تصویری درست و باارزش تشکیل دهیم که از رویدادهای داخلی و خارجی به‌طور مساوی پرده برمی‌دارد. در این حالت می‌توانیم بر سازوکارهای زندگی آن دوره در همه جنبه‌ها آگاهی یابیم. اما در رابطه با منابع کتاب الکسیاد

می‌توان این منابع را به نوشتاری و شنیداری تقسیم نمود. آن دسته از منابعی که گزارش شفاهی و مشهود بوده‌اند، ممکن است او خود آن را دیده باشد، یا اینکه کسی غیر از او مشاهده کرده و برای وی بازگو کرده است. مهم‌ترین این افرادی که برای او گزارش نقل می‌کردند، پدر او و مادرش «ایرین» و مادر بزرگش «آنا دالاسینا» بودند. نویسنده آن‌سان که به ماجرای تولد خود می‌پردازد به این اشاره می‌کند که بیشتر اخبار مربوط به ولادتش را از مادر و پدر و شوهرخاله‌اش «جورج پالئولوگوس» و از افرادی شنیده که هنوز در زمان او زنده‌اند و در مورد روز تولدش برای او اخبار و داستان‌هایی گزارش می‌کنند. همسر او نیکفور برینپاس یا قیصر، در جنگ‌های بسیاری که آنا شرکت نداشته، با پدر او همراه بوده است و آنچه را که می‌شنیده و با دیدگان خود می‌دیده، برایش نقل می‌کرده است. هرچند آنا در برخی رویدادها مشارکت نکرده، اما کسانی که این رخدادها را مشاهده کرده و در آن مشارکت داشته‌اند، آن را دریافتند و برای کسانی که این اتفاق‌ها را نمی‌دیدند، مانند خود آنا گزارش می‌کردند. بدین ترتیب، چنین اشخاصی در صدر گزارش‌دهندگان او هستند. آنا کامنا در کتاب خود الکسیاد حقایق را بدون هیچ کم و کاستی می‌گنجاند و چیزی از آن را پنهان نمی‌داشت و همان‌گونه که خود می‌گوید: آنچه را که دیگران برای او بازگو می‌کردند، نقل می‌کرد و از جانب خود چیزی از آن نمی‌کاست و چیزی بدان نمی‌افزود.

آنا کامنا برخی گزارش‌ها را از زنانی مانند ملکه ماریای آلانی گرفته است، بانویی که آنا مدت‌زمانی را با او زندگی کرده بود؛ کسی که قرار بود مادر شوهر آنا شود. آن زمان که آنای کوچک برای پسر او کنستانتین «اشقر» خواستگاری شد. همچنین آنا کامنا برخی گزارش‌هایش را از کسانی گرفته است که فرزندان و نوه‌هایشان در قید حیات بودند. همچنین از پدر کنستانتین نیز برخی اخبار را گزارش کرده است. آنا متذکر می‌شود دایره اشخاصی که از آنها گزارش آورده است، گسترده بوده تا جایی که برخی اخبار موجود در این اثر ادبی - تاریخی را، از سفیر لاتینی گرفته است که اسقف «باری» او را به سوی رابرت ژیسکارد نرماندی فرستاده بود و اسقف اخبار مربوط به حمله نرمان‌ها علیه «دورازو» را که با چشم خود دیده بود، نقل کرده است.

آنا کامنا با صراحت تمام اظهار می‌دارد که این شخص چیزهای زیادی از این حمله برای او بازگو کرده است و او هر آنچه را که آن شخص برایش گزارش کرده و از منابع اصلی برای این تجربه جنگی به شمار می‌رود، در کتاب الکسیاد آورده است و مطالبی که او در این کتاب در رابطه با آن جنگ آورده است، نو و جدید بوده و بسیار حائز اهمیت است و ارزش و اهمیت آن زمانی روشن‌تر می‌شود که بدانیم همه آن اخبار - یا بیشتر آن - در منابع در دسترس ما ذکر

نشده و مورخان آن را نادیده گرفته‌اند. نویسندگان برخی اخبار و گزارش‌هایش را از کسانی می‌گیرد که به آنها اطمینان کامل دارد و به خوبی می‌داند که این افراد شاهد عینی یک رویداد مشخص هستند. از جمله کسانی که او از آنها نقل خبر کرده است، برخی تاجران و ناخدایان کشتی‌ها هستند. افراد شرکت‌کننده در جنگ‌ها که از میدان‌های جنگ بازمی‌گشتند، اخباری را برای او بازگو می‌کردند. آنا خود همه این موارد را این‌گونه بیان می‌کند: «دستمایه‌های تاریخی خود را از نوشته‌هایی که خالی از آرایه‌های لفظی بودند، گردآوردم و از زبان نظامیانی که در زمان حکومت پدرم در ارتش کار می‌کردند، مطالبی را نقل کرده‌ام و نیز بر اخباری که گزارشگران قدیمی ذکر کرده‌اند، تکیه کردم و اخبار و اظهارات درست را از میان آنها برگزیدم و در تاریخ خود گنجاندم، یا اینکه گزارش‌های آنها را با آنچه نگاشته شده بود و با آنچه خودم از مردم، به‌ویژه پدرم و نزدیکان مادرم و خاله‌هایم، شنیده بودم مقایسه کرده، تطبیق دادم».

همه این مطالب، این گفته نویسنده را برای ما تبیین می‌کنند که هنوز افرادی در قید حیات بودند که پدر او را می‌شناختند و اقدامات و کارهایش را برای او بازگو می‌کردند؛ همان‌گونه که خود این افراد در تاریخ نقش مهمی ایفا کرده‌اند. برخی از آنها تا جایی که حافظه‌شان یاری می‌داد دقیق‌ترین جزئیات این دوره را نقل می‌کردند و برخی چیزهایی برایش بازگو می‌کردند که هیچ‌کدام از روایان دیگر نقل نکرده بودند و در روایت‌های آنها هیچ‌گونه تناقضی مشاهده نمی‌شود. این مطلب به این معنا است که کتاب الکسیاد روایت‌های بسیار زیادی از شاهدان عینی و کسانی که خود، رویدادها را می‌آفریدند، گرد آورده است، افرادی که هر کدام از آنها با گزارش قسمتی از اخبار، به مقدار زیادی در پیشبرد این رویدادها سهم داشته‌اند، رویدادهایی که آنا کامنا در کتاب خود الکسیاد بدانها اشاره می‌کند. با دقت در رویدادهای ارتش صلیبی‌ها در جنگ اول صلیبی از زمان رسیدن آنها به قسطنطنیه درمی‌یابیم که اخبار و گزارش‌های این جنگ از سوی تاتیکیوس، فرمانده نیروهایی که بیزانس برای کنترل صلیبی‌ها تحت پوشش همیاری نظامی انسانی فرستاده بود، به پادشاه می‌رسید. از این جهت زمانی که این فرمانده از میدان‌های جنگ‌ها و رویدادها کناره گرفت، دقت نظر آنا کامنا در روایت و نقل اخبار به‌ویژه اخبار جدید جنگ در برخی مناطق شام کمتر می‌شود.

با مطالعه کتاب الکسیاد درمی‌یابیم که نویسنده مراحل مختلف این جنگ را به اندازه‌ای که با بیزانس مرتبط بوده، گاه مختصر و گاه مفصل به تصویر می‌کشد، برای مثال، مطالب فراوانی درباره رسیدن گروه سربازان بوهوموند، فرزند رابرت ژیسکار به انطاکیه ذکر می‌کند. بدون تردید آنا کامنا

بر همه گفته‌های تاتیکیوس که برای پدرش روایت کرده، اعتماد کرده است و زمانی که سخنان و گفته‌های این فرمانده قطع می‌شود، احساس می‌کنیم معلوماتی که دستمایه تاریخی نویسنده در ارتباط با این موضوع و این جنگ را تشکیل می‌دهند، مبهم و ناپدید می‌گردند، جنگی که پدر او با تدبیر نقشه‌های مهمی که به ورود صلیبی‌ها به مناطق بیزانس انجامید، خود را به شدت درگیر این جنگ کرد. همچنین خواننده منابع و بررسی‌های بسیاری درباره این برهه زمانی می‌یابد که در اوقات مختلفی پدید آمده‌اند و دربردارنده دیدگاه‌های ویژه و دقیقی هستند که حتی انتخاب گودفروا بویونی، به عنوان پادشاه بیت‌المقدس، یا محافظ مقبره مقدس را شامل می‌شود.

صفحه‌های کتاب الکسیاد تصویرهای زیاد و اخبار فراوانی از قدرت‌ها و مراکز ثقل دینی و عقیدتی و مذاهب و طایفه‌ها و ملت‌هایی که امپراتوری بیزانس — چه دوستانه و چه خصمانه — با آنها رابطه داشته، به ما می‌دهد. بدون شک، گروه زیادی از کسانی که این کتاب، ما را از اسامی آنها باخبر می‌سازد، از گروه‌های اکلیروسی و علمای دین مسیحی و راهبان و سیاستمداران هستند و شاید مهم‌ترین کسانی که در گروه اول توجه ما را جلب می‌کنند، پاپ‌های (رهبر کاتولیک‌ها) روم است. اما نکته قابل توجه این است که آنها کامنا اسم هیچ‌کدام از پاپ‌ها را ذکر نمی‌کند هرچند می‌توانیم اشخاص مورد نظر او را بشناسیم و این کار او را به عنوان تنفر و بیزاری او از کلیساهای غربی و مسئولان آن تفسیر کنیم، تنفری که از قرن چهارم به بعد رایج شد، زمانی که میان کلیساهای غربی و شرقی کینه‌توزی‌ها و درگیری‌های شدیدی حاکم بود و بدان منجر شد که سال ۱۰۵۴م، یعنی حدود پنجاه سال پیش از تولد نویسنده، از هم جدا شدند. این روح کینه‌توزانه زمانی آشکار می‌گردد که آنها کامنا شخص تکیه‌زده بر مسند گریگوری هفتم را به گونه‌ای توصیف می‌کند که بر مقبولیت و مشروعیت او ضربه وارد کرده، تا جایی که او را «بربرمآب» برمی‌شمرد. آنها وی را به داشتن خلق و خویی متهم می‌کند که با جایگاه دینی گریگوری سازگار نیست؛ زیرا مرتبه او را تا حد «حاکم دنیوی» پایین می‌آورد. آنها هیچ ابایی ندارد که وی را به کوته‌فکری و حماقت متهم کند، چرا که با این کار، زعم و گمان نُرمان‌ها را که اعتقاد داشتند الکسیوس بت‌پرست‌ها را برای جنگ با مسیحیان به کار گرفته، تأیید نموده است.

او در نوشته‌های خود هیچ‌یک از پاپ‌های هم‌عصر پدرش را نام نبرده است، کسانی که از زمان سلطنت الکسیوس بر تخت تا زمان وفات او در سال ۱۱۱۸م، در برخی رویدادها نقش داشته‌اند. حتی زمانی که او به جنگ‌های صلیبی اول می‌پردازد، به هیچ‌رو به ایربادن دوم (حک: ۱۰۸۸-۱۰۹۹م) اشاره‌ای نمی‌کند، با اینکه ایربادن نقش بسزایی در این دوره ایفا کرده و بازتاب

آن تا دو قرن امتداد یافته است. پس چگونه می‌توانیم سکوت او در این مسئله و ذکر نکردن نام هیچ‌یک از پاپ‌های این دوره را تفسیر کنیم؟ آیا این نادیده گرفتن، به دلیل ندانستن بوده است؟ جواب این سؤال، منفی است. آنا نام آنها و نام بسیاری از اشخاصی را که در صحنه سیاست ظاهر شدند می‌دانسته هرچند این افراد در رویدادهای مرتبط با بیزانس و مسیحیت شرقی در سال‌های پاپ بودنشان تأثیر زیادی نداشته‌اند. اما پاسخ این پرسشی که از سکوت مشکوک او به دست می‌آید، آن است که او از هر چیز غربی بیزار بود، به‌ویژه از جنبه‌ای که از لحاظ مذهبی با مذهب و دین شرقی کاملاً متناقض و مخالف بود؛ یعنی مذهب ارتودکس. اما شایسته نبود که این تنفر و بیزاری در کارها و آثاری همچون این کتاب تاریخی منعکس شود.

بسیار شگفت می‌نماید که او به شخصی همچون اوربان دوم، یا پاپ پاسکال دوم که پس از پاپ‌های پیش از خود، مذاکرات را با امپراتور الکسیوس به امید دستیابی به وحدت دینی یا مذهبی میان کلیساهای روم و بیزانس ادامه دادند، نپرداخته است. به علاوه، چگونه می‌توان این امر را تفسیر نمود که او ارتباط الکسیوس کامنوس اول — از طریق فرستاده‌هایش — با اوربان دوم را در سال ۱۰۹۵م، که در کنفرانس پیاچنزا^۱ شرکت کرد تا الکسیوس را در جنگ با سلجوقیان و راندن دشمنانش یاری دهد، نادیده گرفته است.

اگر از پاپ صرف نظر کنیم، درمی‌یابیم که عالمان ارتودکس در بیزانس — چنان که آنا در کتاب الکسیاد به تصویر کشیده است — فقط آدمک‌ها و عروسک‌هایی بودند که حکومت آنها را به بازی می‌گرفت و آنها در خدمت دولت قرار می‌گرفتند — این وضعیت آنها با توجه به جایگاهشان بیانگر این است که امپراتور، راهبان را در راستای تأیید کردن اعمال خود به کار می‌گرفت و حتی نویسنده صریحاً به این اشاره دارد که وظیفه این اشخاص — صرف نظر از کارهای دینی‌شان — تأیید امپراتوری بود. امپراتور از یک طرف به آنها مال و اموال فراوان اعطا می‌نمود و از طرف دیگر از آنها تمجید و ستایش می‌کرد و از بزرگان آنها به نحوی سپاسگزاری می‌نمود که از وظیفه اصلی‌شان دور می‌شدند. از این جهت، می‌بینیم نویسنده جریانی را ذکر می‌کند که امپراتور سه تن از راهبان مشهور را برای قراردادی که با بوهموند بسته بود، به عنوان شاهد می‌گیرد. در مقابل این خدمات‌های که اشخاص انگلیسی به امپراتور ارائه می‌دادند او نیز به آنها اجازه می‌داد دیرهای جدید به پا کنند. همچنین این دیرها از طرف دستگاه حکومتی به عنوان چیزی شبیه مسکن و محل زندگی برای برخی شخصیت‌های ذی نفوذ تعیین می‌شد.

1. Piacinza

بنابراین، می‌بینیم ماریا، مادر ایرین در یکی از این دیرها زندگی می‌کند و بوهوموند به عنوان مهمان امپراتور به یکی از این دیرها می‌آید. آنا کامنا به این مسئله اشاره‌ای ندارد و این برخورد و رفتار با علمای دین و مؤسسه‌های دینی را دنبال نمی‌کند، سکوت وی بیانگر پذیرش وضعیتی است که در نظر بسیاری از مردم عجیب و شگفت می‌نماید. همزمان با این، آنا کامنا نام برخی دیرها را بیان می‌کند که شهرت بعضی از آنها به مردان و زنانی برمی‌گردد که در آن دفن شده‌اند یا آرامگاه آنان به زیارتگاه تبدیل شده است. این دیرها نظم و چینش ویژه‌ای داشتند که در برخی مواقع بسیار عجیب و شگفت به نظر می‌رسید. برخی از این دیرها به گونه‌ای بود که اگر افراد مجرم بدان پناه می‌بردند، در امنیت قرار می‌گرفتند و دست هیچ قانون و مجازاتی بدانها نمی‌رسید و کسی نمی‌توانست بدانها ضرری برساند و هیچ کسی هرچند والامقام، نمی‌توانست آن را تنبیه کند. ویژگی برجسته دیرها این بود که برای زنان حتی زنان خانواده‌های طبقه بالای متسبب به امپراتور باز بود. بدین ترتیب، آنا کامنا چارچوب کلی معابد روحانی را این‌گونه برای ما ترسیم می‌کند. با پرداختن به مسئله علمای دین، اشاره به این نکته مناسب است که در برخی از صفحه‌های کتابی که ما ارائه می‌دهیم، با برخی کلمات همانند «ترک‌ها» و «مردم مشرق‌زمین» و «اسماعیلیان» و «عرب» برخورد می‌کنیم که مقصود از آنها همه گروه‌های اسلامی هستند؛ نحوه استفاده از این واژگان در بیشتر مواقع بیانگر ناآگاهی نویسنده است؛ زیرا او برخی از این گروه‌ها را به جای برخی دیگر گرفته است و این‌گونه به نظر می‌رسد که خود او بر این نقص و کاستی آگاه بوده است. از این جهت به عنوان یک دین، به اسلام نپرداخته است، بلکه به برخی مسلمانان از ملت‌های گوناگون می‌پردازد که مرتکب گناهان بزرگی شده‌اند؛ افرادی که فقط در یک دوره مشخص وجود ندارند، بلکه در طول تاریخ و در گذر زمان زندگی می‌کردند و مختص یک عصر نبوده‌اند. «شالاندون»، تاریخ‌نگار کامنوس در سده نوزدهم این رویکرد را دریافته است و صراحتاً اعلام می‌داد: «یونانی‌هایی که با این لهجه و رویکرد در مورد اسلام سخن می‌گویند، جوهر اسلام را نمی‌شناسند». این گفته مورخ فرانسوی برای رد و بطلان برخی سوء تفاهم‌ها و فهم نادرست عقیده اسلامی و مغرضانه برخورد کردن با اسلام، بسنده می‌کند.

با وجود این، نویسنده نتوانسته خود را از به‌کارگیری الفاظ و کلمات با ریشه عربی و ترکی دور نگه دارد. وارد شدن این کلمات دخیل هرچند عربی مثل kale به معنای قلعه در نوشته‌های این مورخ، بیانگر نفوذ و تأثیر زبان عربی و شرق اسلامی بر زندگی غربی نرماندی و لاتینی و یونانی است؛ همان‌گونه که در دربار نرماندی مشاهده می‌کنیم و این امری طبیعی است که کلمات عیناً، چه به صورت تغییر یافته از زبانی به زبانی دیگر نفوذ کنند. چنان که تأثیر (بافت)

شهرنشینی سلجوقی در بسیاری از کشورهای مسیحی نمود پیدا کرد، به نحوی که یکی از جغرافی‌دانان بزرگ در تدوین اطلس جغرافیایی خود بدین امر اقرار داشته است. جنبه دیگر از کتاب که قابل توجه است، موضع آنا کامنا در برابر طایفه‌ها و مذاهب مسیحی و غیر مسیحی است که در بیزانس ظهور کردند، او در قبال این مسئله موضع بسیار شدید و تندی اتخاذ می‌کند. برای نمونه او در مورد بی‌دینان بدعتگذار سخن می‌گوید، کسانی که دولت از همه امکاناتش برای شکنجه آنها دریغ نکرده است. حتی در برخی مواقع آنها را با آتش می‌سوزاندند. این نوع شکنجه را بر روی «بوگومیل» اجرا کردند. کسی که — بنا به گفته نویسنده — آموزه‌های او «جسم و روح را با هم فاسد می‌کند و افکار و اندیشه‌های بوگومیلی مساوی با عقیده ارمنیان و یعقوبیان است». من این کتاب را که براساس دو ترجمه انگلیسی الکسیاد، یکی نسخه الیزابت داوس^۱ و دیگری ترجمه استاد سوتیر^۲ ترجمه نمودم و بین این دو ترجمه مقایسه و تطبیق انجام دادم و در حاشیه‌ها، برخی اختلافات و تفسیرهای این دو ترجمه را ثبت کردم و در مورد این اختلافاتی که بسیار عجیب به نظر می‌رسیدند، شرح و توضیح زیاد نوشتم، بلکه اهتمام من آن بوده است که این کتاب را در حد امکان به صورت درست به عربی ترجمه کنم و از خداوند توفیق آرزو را دارم.

دکتر حسن حبشی

1. Daws

2. Sewter